

Views on the Relationship between Ethics and Politics (2)

Ayatollah Allame Muhammad Taqi Misbah Yazdi

Abstract

As mentioned in the first part, there are ambiguities or disagreements regarding “the relationship between ethics and politics” not only among ordinary people, but also among experts and scholars. Here I will briefly refer to the existing views in this area and then explain their differences with the Islamic view. Three approaches are briefly outlined in this field: the “conceptual and substantive separation of ethics and politics” approach, which argues that there is a contrast between ethics and politics; “the existence of two types of ethical systems: Individual and Social” approach, which states that ethics should not be limited to individual or interpersonal relationships, and that the realm of government and politics should not be excluded from ethics; and the “the primacy of political interests in cases of shared ethics and politics” approach, which holds that some ethical matters are not within the realm of politics, and some managerial, executive, and political matters are not within the realm of ethics.

Keywords: Ethics, Politics, Ethics and Politics, Moral System, Political Interests.

دیدگاه‌ها دربارهٔ رابطهٔ اخلاق و سیاست (۲)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی *

چکیده

همان‌طور که در گفتار نخست اشاره شد، در مسئلهٔ «رابطهٔ اخلاق و سیاست» نه تنها بین افراد عادی، ابهام‌ها یا اختلاف سلیقه‌هایی وجود دارد، بلکه صاحب‌نظران و متخصصان نیز در این باره اختلاف‌نظرهای ریشه‌ای دارند. در این گفتار، به‌اجمال به دیدگاه‌های موجود در این زمینه اشاره و سپس، تفاوت آنها با دیدگاه اسلام را تبیین خواهیم کرد. در اینجا به طرح اجمالی سه رویکرد در این زمینه می‌پردازیم: رویکرد «جدایی مفهومی و مصداقی اخلاق و سیاست» که به تباین اخلاق و سیاست معتقد است. رویکرد «وجود دو نوع سیستم اخلاقی؛ فردی و اجتماعی» که بر آن است که نباید اخلاق را به روابط فردی یا روابط بین فردی منحصر و نیز نباید حوزهٔ حکومت و سیاست را از اخلاق خارج کرد و رویکرد «تقدم مصالح سیاسی در موارد اشتراک مصداقی اخلاق و سیاست» که معتقد است: بعضی اموری اخلاقی در قلمرو سیاست نمی‌گنجد و برخی امور مدیریتی، اجرایی و سیاسی در حوزهٔ اخلاق نیست.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، سیاست، اخلاق و سیاست، سیستم اخلاقی، مصالح سیاسی.

* این مقاله قلمی شده درس اخلاق استاد علامه مصباح یزدی * برای طلاب علوم دینی در دفتر مقام معظم رهبری در قم است.

مقدمه

انسان در مراحل بعدی زندگی‌اش نیز ظهور و بروز پیدا می‌کند تا برسد به اموری مانند مسائل اجتماعی. گاه درگیری‌های شدیدی بر سر منافع فردی پیدا می‌شود و چه بسا به جنگ و خونریزی هم منجر شود. نمونهٔ بارز این گرایش، ادعای فرعون است که خود را از همه برتر، و اطاعت از خود را بر همه لازم می‌دانست: فقال «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴)؛ و گفت: پروردگار بزرگ‌ترِ شما منم. هرچند دیگر انسان‌ها چنین سخنی را به زبان نمی‌آورند، اما گرایش مزبور در درونشان وجود دارد.

بنابراین در باطن هر فرد، دو نوع گرایش وجود دارد:

الف) گرایش خودخواهی، خودمحوری و برتری‌جویی؛

ب) گرایش دیگرخواهی.

اصل اخلاق، دیگرخواهی است و هر قدر این گرایش در انسان قوی‌تر باشد، اخلاقی‌تر به حساب می‌آید. از این رو می‌توان اوج اخلاق را در ایثار ملاحظه کرد که انسان برای دیگران از نیازهای خودش هم صرف‌نظر می‌کند؛ مثلاً خودش گرسنه می‌ماند تا دیگری سیر شود یا خودش را به کشتن می‌دهد تا دیگری سالم بماند. در مقابل، برخی انسان‌ها خودخواه هستند و همیشه به منافع خود می‌اندیشند؛ هرچند برای رسیدن به خواسته‌هایشان صدها نفر کشته شوند. چنین کسانی اگر دربارهٔ اخلاق و مسائل اخلاقی صحبت کنند، برای فریب‌کاری و گول زدن دیگران است. با توجه به اینکه خودخواهی‌های افراطی مزبور به انسان‌های دیگر ضربه می‌زند، باید جلو آنها گرفته شود و افرادی، با وضع برخی مقررات، امکان بهره‌مندی نسبی همهٔ مردم از زندگی خوب را فراهم کنند. سیاست و مدیریت جامعه به همین منظور صورت می‌پذیرد.

بر اساس این دلیل، دو حوزهٔ فعالیت برای انسان وجود دارد: حوزهٔ اخلاق و حوزهٔ سیاست. این دو حوزه با یکدیگر ارتباطی ندارند. در اخلاق باید همیشه در اندیشهٔ خدمت به دیگران باشیم؛ اما در سیاست باید به فکر مدیریت جامعه و جلوگیری از ظلم‌ها، فسادها و برتری‌جویی‌های افراطی باشیم.

همیشه در جامعه خیانت‌ها و تجاوزهایی وجود دارد و تأمین امنیت، یکی از فلسفه‌های وجودی یک حکومت است. سیاست آن است که امنیت عمومی در مقابل غارتگران و خیانتکاران تأمین شود. به گواهی تاریخ، در مقابل کسانی که هجوم آوردند و قصد دارند

مهم‌ترین دیدگاه‌های موجود در زمینه اخلاق و سیاست را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد: (برای مطالعهٔ بیشتر، رک. شریفی و همکاران، ۱۳۹۶، ج ۴، ص ۲۷-۴۳).

دیدگاه اول: جدایی مفهومی و مصداقی اخلاق و سیاست

بر اساس دیدگاه نخست، اصولاً اخلاق و سیاست، هم از نظر مفهوم و هم از نظر مورد، تباین دارند. اخلاق در حوزهٔ خاصی از زندگی انسان مطرح می‌شود که ربطی به سیاست ندارد و در مقابل، سیاست در حوزهٔ دیگری مطرح می‌شود که ربطی به اخلاق ندارد. چاره‌اندیشی برخی برای رفع تراحم بین رفتارها در زمینهٔ اخلاق از یک سو و سیاست‌ورزی، حاکمیت و تدبیر امور جامعه از سوی دیگر منشأ این دیدگاه به حساب می‌آید. بر این اساس، موضوع سیاست مسائلی است که با حاکمیت و مدیریت جامعه ارتباط دارد؛ اما اخلاق مربوط به مسائل شخصی و فردی است.

دلیل دیدگاه اول

دلیل گروه اول برای اثبات ادعای تباین مفهومی و مصداقی اخلاق و سیاست آن است که انسان دو نوع گرایش دارد: نوع اول، عواطف انسانی است؛ مانند آنکه با مشاهدهٔ محرومیت، مظلومیت یا مریضی کسی ناراحت شده، دوست دارد به او کمک کند. این گرایش در درون همهٔ انسان‌ها وجود دارد؛ زیرا هرکسی می‌تواند با مراجعه به وجدان خویش این گرایش را بیابد یا آثار وجود این گرایش را در انسان‌های دیگر مشاهده کند. هرچند گرایش مزبور - که گرایشی فطری است - شدت و ضعف دارد، اما نمی‌توان انسانی را یافت که

در فطرتش نسبت به دیگران بی‌تفاوت باشد. به گفتهٔ سعدی:
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(سعدی، ۱۳۷۶، ص ۳۳).

نوع دوم، گرایش‌هایی مانند خودخواهی و برتری‌طلبی است. هرکدام از بچه‌ها در خانه از همان روزهای اول بچگی‌شان می‌خواهند به دیگری زور بگویند؛ مثلاً اگر غذا فقط برای یک نفر کافی باشد، هرکدام می‌گویند من باید آن را بخورم. این گرایش در

هر وسیله‌ای برای مدیریت جامعه استفاده کند؛ حتی اگر به دار آویختن یا سوزاندن مجرمان بینجامد. وظیفه‌ای که حاکم به عهده گرفته، تأمین امنیت و مدیریت جامعه است. این هدف، همه رفتارهایش را توجیه می‌کند. بر این اساس اگر حاکم بخواهد مسائل اخلاقی را رعایت کند، نمی‌تواند به هدفش دست یابد. دست حاکم در مدیریت جامعه باید باز باشد تا برای جلوگیری از ظلم و فساد و ناامنی، هر کاری را صلاح دانست، انجام دهد.

این نوع تفکر در بسیاری از افراد یافت می‌شود و حتی نمونه‌هایی از آن در کشور ما هم مشاهده می‌شود. نمونه روشن این دیدگاه، که در جهان کم‌نظیر یا بی‌نظیر است، منطق امریکایی‌هاست که برای دستیابی به اهدافشان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند. آنها با پوشش اهدافی مانند «تشکیل جامعه واحد مدنی»، سیاست‌های خود را اعمال می‌کنند؛ اما در واقع به دنبال دستیابی به قدرتی فراگیرند تا همه قدرت‌ها را تحت سیطره خود درآورند و بر همه تسلط داشته باشند. به همین دلیل است که مخالفان خود را تروریست می‌خوانند. امام خمینی^ع نسبت به کارتر، که ایران را به عملیات تروریستی متهم کرده بود، فرمودند: «ملت سی‌وپنج میلیونی تروریست هستند؟! از آقای کارتر باید پرسید که تشخیص شما در مسائل سیاسی هم همین‌طور است که یک ملت سی‌وپنج میلیونی که همه پشتیبانی از اینها کردند، باز شما می‌گویید تروریست هستند! ... ملت ما را شما تروریست می‌دانید؟! تشخیص شما در مسائل سیاسی هم همین‌طور است که ملت ما را تروریست بدانید؟!» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۷۷).

تحلیل روان‌شناختی این منطق آن است که همیشه افرادی وجود دارند که خودخواهی و خودمحوری بر روحشان غالب است و عوامل عاطفی و احساسی در آنها رنگ می‌یازد. این دسته از افراد فقط خود و قدرت خویش را می‌بینند؛ هر چند میلیون‌ها انسان کشته شوند یا از گرسنگی و فقر بمیرند. البته بر اساس این دیدگاه، منظور از «خود»، من شخصی نیست؛ بلکه دایره خودخواهی وسیع می‌شود و از من فردی به خانواده سرایت می‌کند، از خانواده به همفکرها، هم‌حزبی‌ها و هم‌شهری‌ها می‌رسد و به همه عالم تعمیم می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که مانند منطق حاکمان سیاستمدار امریکایی، هدف آن است که به هر قیمتی که شده، بر همه عالم مسلط شوند و هدف وسیله را توجیه می‌کند.

اموال دیگران را غارت کرده، بی‌گناهان را بکشند، نمی‌توان ایستاد و او را به مهربانی سفارش کرد؛ بلکه باید رفتاری متناسب با آنها داشت و با همان زبانی با آنها صحبت کرد که می‌فهمند؛ زیرا چنین افرادی به میزان بهره‌مندی‌شان از آزادی، ظلم و فساد می‌کنند و جز با زبان زور نمی‌توان جلو آنها را گرفت.

قوام سیاست و حقیقت آن به قدرت است و سیاست بدون قدرت معنا ندارد. با زبان قدرت باید در مقابل فساد و تجاوز ایستاد. از این رو کسی که می‌خواهد حاکمیت جامعه را بر عهده گیرد، باید قدرت داشته باشد و قدرت از راه اخلاق، نصیحت و دیگرخواهی کسب نمی‌شود. قدرت بدنی، قدرت علمی و تکنولوژیک و قدرت فریب‌کاری و حيله را نمی‌توان از راه اخلاق به دست آورد. مجموعه قدرت‌های مزبور است که زمینه را برای قدرت سیاستمداران و مدیران جامعه فراهم می‌کند.

بنابراین حوزه سیاست، جای دستورهای اخلاقی نیست؛ بلکه باید در این حوزه به دنبال کسب قدرت بود. البته قدرت بدنی کافی نیست؛ بلکه باید قدرت علمی و صنعتی در حوزه‌های گوناگون، از جمله در بخش نظامی، به دست آورد و پس از آن، باید در مقابل کسانی که می‌خواهند نقشه‌هایی علیه دیگران بکشند، نقشه کشید و فریشان داد. در این مورد، فریب‌کاری بهتر از آن است که دیگران را از دم شمشیر بگذرانند. با به‌کارگیری این سیاست، افراد کمتری کشته می‌شوند.

روشن است که چنین سیاستی با اخلاق سازگار نیست. بنابراین بین اخلاق و سیاست رابطه‌ای وجود ندارد. در واقع اخلاق و سیاست نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند تا با هم رابطه‌ای داشته باشند. البته کسی که در مسند قدرت قرار گرفته، ممکن است در زندگی شخصی‌اش صفات خوبی داشته باشد و دیگرخواه باشد؛ مثلاً به دیگران کمک کند، از مال شخصی‌اش به آنها بدهد و با زیردستان مهربان باشد؛ اما این‌گونه مسائل در قلمرو سیاست قرار ندارد؛ زیرا همان‌گونه که توضیح داده شد، حوزه سیاست جای اعمال قدرت و محدود کردن دیگران است، نه جای دیگرخواهی و اخلاق.

سردمدار دیدگاه اول

معروف‌ترین صاحب‌نظر مدعی جدایی اخلاق از سیاست آقای ماکیاوولی، فیلسوف سیاسی معروف ایتالیایی است. جمله معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از اوست. به اعتقاد او، حاکم باید از

به افراد عادی درون یک جامعه است؛

ب) سیستمی اخلاقی به نام سیاست که اصول و مبانی ویژه خود را دارد و یک نظام سیاسی باید طبق اصول عقلانی برای رسیدن به هدف مطلوب برنامه داشته باشد. این سیستم اخلاقی با اخلاق فردی تفاوت دارد و البته با آن تضادی هم ندارد؛ زیرا حوزه مسائل فردی با مسائل اجتماعی متفاوت است. درعین حال سیاست از اخلاق جدا نیست.

بررسی دیدگاه دوم

در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که این دیدگاه، همان دیدگاه اول است و اختلاف آن دو، صرفاً اختلاف لفظی است؛ زیرا معنای «تفاوت دو حوزه اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی» با «تفاوت دو حوزه اخلاق و سیاست» یکی به نظر می‌رسد؛ هرچند با الفاظ متفاوت بیان شده است.

این نگاه اولیه درست نیست؛ زیرا همان‌گونه که در نقد به دیدگاه اول توضیح داده شد، معنای اعمال قدرت این نیست که در امور سیاسی، قواعد معقول و حساب‌شده‌ای نداشته باشیم و بتوانیم از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف استفاده کنیم، بلکه طبق دیدگاه صحیح، وسیله باید محدود و متناسب با هدف باشد. بر این اساس می‌توان سیستمی اخلاقی مربوط به حوزه سیاست تعریف کرد که قواعد و مقرراتی لازم‌الاجرا دارد و برای رسیدن به هدف نباید از هر وسیله‌ای استفاده کرد. از این‌روست که دیدگاه دوم، معتدل‌تر و قابل قبول‌تر از دیدگاه اول است.

همان‌گونه که از تبیین دو دیدگاه یادشده معلوم است، تعریف مفهوم اخلاق و مفهوم سیاست ابهام دارد. اخلاق طبق دیدگاه اول به معنای دیگرخواهی است و بر این اساس، ارزش‌هایی را که در حیطه مسائل فردی (مانند ارتباط انسان با خدا) مطرح است شامل نمی‌شود و تعریف مزبور از این جهت نقص دارد. بالأخره این سؤال مطرح است که اخلاق را چگونه می‌توان معنا کرد که به لحاظ معنایی، از حوزه سیاست جدا باشد و شامل مسائل مربوط به حاکمیت و مدیریت امور جامعه نشود؟ تنها در این صورت است که دیدگاه اول معنا پیدا می‌کند. اگر اخلاق را - آن‌گونه که ما تعریف می‌کنیم - شامل هر نوع رفتار ارزشی بدانیم، طبعاً حوزه سیاست را نیز دربر می‌گیرد.

بر اساس این دیدگاه، فراهم کردن اسباب قدرت و اعمال قدرت با اخلاق سازگار نیست. طبق دیدگاه ماکیاوولی، حاکمی که می‌خواهد قدرت را به دست آورد و اهداف جامعه را تأمین کند، نمی‌تواند تنها مثل شیر باشد؛ بلکه باید مثل روباه هم باشد! همچنین باید برای حکومت، غیر از کسب قدرت بدنی و صنعتی، حیل‌های دیگران را نیز یاد بگیرد و بتواند از این جهت از آنها برتر شود تا در موقع نیاز، از آن حیل‌ها استفاده کند؛ یعنی حاکم یک جامعه باید شیرصفت، و درعین حال روباه‌صفت باشد. روبه‌صفتی و فریفتن مردم، ساده‌ترین راهی است که یک حاکم می‌تواند برای رسیدن به اهدافش به کار گیرد. این گرایش، طرفدارانی دارد و فیلسوفانی درباره آن کتاب نوشته‌اند و کتاب‌هایشان به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است.

بررسی دیدگاه اول

در مقام بررسی دیدگاه اول درباره رابطه اخلاق و سیاست، به‌اجمال چنین می‌گوییم که هرچند گاهی باید در مقابل ظالمانی که به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند، به هیچ‌چیز قانع نیستند و تحت تعلیم و تربیت نیز واقع نمی‌شوند، از زور استفاده کرد، اما استفاده از زور نیز باید قانون داشته باشد. رسیدن به هدف، توجیه‌کننده هر وسیله‌ای نیست؛ بلکه وسیله باید متناسب با هدف باشد (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۳، ص ۳۵۴-۳۵۵).

دیدگاه دوم: وجود دو نوع سیستم اخلاقی؛ فردی و اجتماعی

دیدگاه دوم نسبت به دیدگاه اول منطقی‌تر است. نقد طرفداران این دیدگاه به دیدگاه اول آن است که نباید اخلاق را در روابط فردی یا روابط بین فردی منحصر کرد و نیز نباید حوزه حکومت و سیاست را از اخلاق خارج کرد. اخلاق عبارت است از ارائه مجموعه رفتارهای منظمی که با یکدیگر ارتباط دارند و انسان را به هدف مطلوب می‌رسانند. این مسئله در سیاست و مدیریت جامعه نیز مطرح است. بر این اساس در سیاست نیز باید مجموعه رفتارهایی برای مسئولان تعریف شود تا با انجام دادن آنها اهداف جامعه (از قبیل نظم، آرامش و امنیت) تأمین گردد.

طبق این دیدگاه دو سیستم اخلاقی وجود دارد:

الف) سیستمی اخلاقی برای مسائل فردی و گروهی که مربوط

دیدگاه سوم: تقدم مصالح سیاسی در موارد اشتراک مصداقی اخلاق و سیاست

بر اساس دیدگاه سوم، هرکدام از اخلاق و سیاست، معنایی جداگانه دارند؛ به گونه‌ای که بعضی امور (مانند مسائل اخلاق فردی یا امور مربوط به ارتباط انسان با خدا) هرچند در دایره اخلاق قرار دارد، اما در حیطه سیاست نمی‌گنجد. در مقابل، برخی امور (مانند مسائل مدیریتی، قراردادهای، توافق‌ها و...) هرچند در زمره مسائل سیاسی و اجرایی جامعه است، اما در حوزه اخلاق نیست.

البته برخی موارد در هر دو حوزه اخلاق و سیاست قرار می‌گیرند؛ مانند کاری که نظر سیاسی مدیر جامعه را تأمین می‌کند، ولی با ارزش‌های اخلاقی سازگار نیست. فرض کنید کسی قصد دارد با هدف تأمین مصلحت جامعه اسلامی، برای ریاست جمهوری کاندیدا شود؛ به گونه‌ای که اگر کاندیدا نشود، مصالح اسلام تأمین نمی‌شود. وی برای رسیدن به این هدف باید در انتخابات شرکت کرده، رأی اکثریت را کسب کند؛ درحالی‌که می‌داند این مقدار رأی ندارد. بنابراین به رفتارهای غیراخلاقی (مانند تهدید و تطمیع مسئولان یا خرید و جابه‌جایی آرا) متوسل می‌شود تا از هر راه ممکن بتواند رأی اکثریت را به دست بیاورد. در این مورد، رفتارهایی صورت پذیرفته که هم مصداق کار سیاسی است و هم مورد قضاوت اخلاقی. سیاست، او را به چنین کارهایی تشویق می‌کند و اخلاق، او را از انجام دادن آنها بازمی‌دارد. در این‌گونه موارد این سؤال مطرح می‌شود که رعایت مصالح اخلاقی مقدم است یا رعایت مصالح سیاسی؟ بنابراین می‌توان مواردی را یافت که هر دو مفهوم اخلاق و سیاست بر آنها صادق باشد.

دیدگاه سوم آن است که اصل با سیاست است و همه جا مصالح سیاسی مقدم است؛ زیرا اهمیت مصالح سیاسی بسیار بیشتر از مصالح اخلاقی است. نفع مصالح اخلاقی، نفع محدودی است که به برخی افراد می‌رسد؛ اما نفع مسائل سیاسی برای همه مردم است و اگر مصالح سیاسی رعایت نشود، همه مردم ضرر می‌کنند. بنابراین در مقام تزاخم همیشه باید مصالح سیاسی مقدم شود؛ هرچند کاملاً ضداخلاقی باشد.

با دقت در دیدگاه‌هایی که بیان شد روشن می‌شود که در هرکدام از دیدگاه‌های مزبور، نقاط مثبتی وجود دارد. در دیدگاه اول، لازم است مسائل اخلاقی رعایت شود؛ هرچند اخلاق از سیاست

جداست. در دیدگاه دوم، سیاست نیز نوعی اخلاق به حساب می‌آید. در دیدگاه سوم، مسائل سیاسی و اخلاقی ممکن است مصادیق مشترک و متزاحمی داشته باشند؛ اما اصل را باید بر سیاست قرار داد. بر این اساس، هرچند یک سیاستمدار هم می‌تواند اخلاقی رفتار کند، اما رفتار اخلاقی وی ربطی به مورد تزاخم ندارد و در موارد تزاخم باید سیاست را مقدم کرد.

حال با توجه به سه نوع رابطه مزبور در حوزه رابطه اخلاق و سیاست، در گفتارهای بعد دیدگاه اسلام را در این باره تبیین می‌کنیم.

منابع.....

- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۶). *گلستان سعدی*. به کوشش نورالله ایزدپرست. تهران: دانش.
- شریفی، احمدحسین و همکاران (۱۳۹۶). *دانشنامه اخلاق کاربردی*. چ دوم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *معارف قرآن ۷ (اخلاق در قرآن)*. تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۹). *صحیفه امام*. چ پنجم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.